

اتساع بایران تنگ دارد و خجل می‌شود و مایل است او را اهل مملکت دیگری داند. اگر بالفرض تحصیلات خود را پایان رسانیده بایران مراجعت کند بواسطه عادات و اخلاقش نمیتواند در جامعه ایرانی زندگی کند و بواسطه عدم علاقه بوطن خود در مقابل اختلاف مردم این سامان با اهالی اروپا خسته خاطر و منزجر گشته مصمم بخروج از این مملکت یا اصلاً از این دنیا می‌گردد. درحینی که این حقایق را مینگاریم اسامی یکعده محصلین ایرانی که مصداق مسطور فوق‌اند در خاطر ما عبور میکند ولی ما نظر باینکه این مقاله را برای تنبه دیگران می‌نویسیم نه برای معرفی آنان از بردن نام خودداری میکنیم.

عیسی صدیق

بقیه دارد

## عظمت انسان

یکی از قوای انسانی که نسبت بحقیقت انسان یک جزئیست از اجزاء و یک قطره‌ایست از دریا متخیله است **عقل** جامع علوم انسانی است. این قوه در ذات خود عالمی است پهناور و اقیانوسی است بهت آور فضائیست که در جنب وسعتش فضاء عالم شهود مانند یک حلقه نمودار و در مقابل طول و عرض نا محدودش عوالم وجود بی‌مقدار محیط بر دوائر وجود و عدم و حدوث و قدم. شیخ‌الاکبر رئیس حکماء و عرفاء مغرب زمین در فتوحات مکیه مذکور داشته حضرت خیال‌عالمیست لایتناهی و غیر محدود آینه نمایش مجردات و مادیات مصور صور موجودات و مبدع نقوش معدومات دایره احساساتش

بر واجب و ممکن و متمتع شامل لذاعالم خیال فوق موجود و معدوم است .

### استدلال:

بدیهیست که هر قوه منشاء يك اثر مخصوص و مصدر يك عمل معین است و خارج از دائره خود اثری و عملی از آن بروز نکند مثلاً قوه باصره فقط دائره احساساتش منحصر با بصر مبصرات میباشد و ابدا در مسموعات و مشهورات و مذوقات و ملموسات احساسی ندارد و همچنان حواس باطنه هر يك احساساتش تا حدی معین است و از آن تخطی نتواند مانند قوه دماغ که آنرا قوه عاقله یا حاکمه گویند فقط عملش حکم و ادراک کلیاتست و قوه واهمه مدرك جزئیاتست .

بنا بر این حدود حس متخیله که خرگاه عظمتش بر دواقیانوس بی نهایت وجود و عدم محیط و سرپرده رفعتش بر ازل و ابد مشتمل است نمیتوان داخل دائره وجود با عدم دانست چگونه آنرا از موجودات بشماریم که بر عوالم بیچون و بی کم و کیف عدم محیط است چطور از معدوماتش محسوب داریم که تمام عوالم وجود در تحت سلطنت و اقتدار مستبدانه او است گاهی از ظلمت عدم نقوش و صور غیر موجوده را بعرضه منور وجود آورد و گاهی موجودات را عدم و نابود انگارد گاهی اشیاء را با همدیگر ترکیب کند قوانین شیمی و فیزیک را استخراج و گاهی تجذیه و تفکیک نماید نسبت امتزاج را استعلام گاهی مادیات را تجرید و گاهی مجردات را تقیید گاهی در تدابیر صایبه و گاهی در حیل کاذبه فرمان روائی کند گاهی در سیر خود باعلی مراتب کمال صعود و گاهی در ادنی مقامات نقصان هبوط نماید يك از آن از مملکت گردی ممالک نا محصور خود اهمال ندارد چیزی که بتواند گاهی جاوگیری از هرزه گردی خیال نماید و از طرق ضاله استبداد او را بجاده

مستقیم هدایت کشد فقط عقل است

اما کدام عقل عقلی صافی از کدورات و موشح بانواع حکمت و معلومات، ولوی  
 علیه الرحمه فرماید «نیک مرد عاقلی و معنوی ❀ عقل تو نکذاردت که کج روی»  
 برای اینکه از مطلب دور نشویم از شرح عالم خیال صرف نظر مینمائیم

بالاخره حقیقت انسانی بالبدیهه برعوالم وسیع عقل و خیال و قلب و سایر حواس  
 محیط لاجرم دائره وسعتش بر تمام دوائر مشتمل و بمراتب اوسع است \*

در اینموضوع اسدالله الغالب و مطلوب کل طالب ادهیرالموهین حضرت عالی  
 ابن ابی طالب علیه السلام فرموده ❀ **انحسب انك جرم صغیر و فیک انطوی  
 العالم الاکبر** آیا کمان میبوی که تو بک جته کوچکی و در تو منطویست عالم  
 بزرگتر از کل عوالم متخزیه با آن وسعت و اقتدار اگر با تمام توانائی خود در  
 فضاء حقیقت انسانی مانند طیاره تیز پرواز طیران یا مانند تحت البحری نهنگ وار  
 در اقیانوس محیط آن چولان نماید پس از چندین میلیون سال همانا که ترین مسافتی  
 و کوچکتر و سعتی را طی کند (چو شبها نشستم در این فکر گم ❀ که حیرت گرفت آستینم که قم)  
 برای اثبات اینکه اصل و پندار عالم حقیقت انسانست و ثمر و نتیجه آن انسانست  
 دو قضیه بدیهه را بطور ساده مینویسیم :

۱ - هرچه در عالم اجسام محسوس است پس از طی دوره نقصان و وصول  
 بکمال خود همان تخم اصلی خود را ثمر دهد مثلا درخت لیمو در موقع کمال  
 و بار دادن لاجرم لیمورا ثمر دهد و میوه دیگر را بار نیاورد و گاو گوساله را  
 نتیجه دهد کره خورا نزاید (گندم از گندم برآید جوزجو)

۲ - پس از تفکر در ترتیب تکوین مادیات در این عالم کون و فساد مسلم

و واضح خواهد شد که ثمره شجره نکون بعد از طی مراتب نقصان و حصول کمال انسانست چنانکه عناصر پس از یکدوره ترقی صورت اصلی را ترك و بعالم نباتی رسد و نباتات بعد از یکدوره ترقی بعالم حیوانی صعود نمایند و هکذا منتهی ترقی حیوان وصول به تمام انسانست [مولوی رومی] علیه الرحمه در این معنی فرماید

«از جمادی مردم و تنای شدم      و ز نما مردم به حیوان سر زدم»  
 «مردم از حیوانی و آدم شدم      پس چه ترسیم کن ز هر دن کم شدم»

برای اینکه تمام قارئین محترم مجله از این دو شعر مولوی استفاضه نمایند بطور سهل و اختصار معنی آنرا توضیح میدهیم بدیهی است که خاک جماد است پس از آنکه ترقی نمود و صورت اصلی خود را ترك و از عالم جمادی بعالم نباتی رسید و صورت نباتی را گرفت واضح است از عالم جمادی مرده و بعالم نبات منتقل شود و بعد از آنکه نبات ماکول حیوان شد بدیهیست از عالم نباتی مرده و جزو ماده حیوان گردد یعنی خون و گوشت و نطفه حیوان از نبات بوجود آید و چون غذاء انسان غالباً از مواد حیوانیست حیوانیکه ماکول انسان شود چیز و انسان نگردد و از عالم حیوانی مرده و بعالم انسانی پیوندد بنابراین هر يك از این انتقالات را بسبب يك ترقی میباشند و بهمین جهت انبیاء عظام علیه السلام و اکثر حکماء بخوردن گوشت حیوانات اجازه داده اند

چون حقیقت انسانی محیط تمام عوالم است ترقیات و تنزلات نفس انسان غیر متناهی است چه نفس انسان قابل است که باوج حقیقت خود صعود نماید و اشرف مخلوقات گردد و نیز مستعد است که بحضیض دایره وجود نزول کند و اخص و اشر موجودات شود انسانست اشرف و انسانست اخص انسانست که مانند شمس تربیت عالم کند انسانست که مانند سبع درنده مضرت بعالم رساند انسانست که در مملکت حکمت و معرفت شاهنشاهست

انسانست که در گلخن جهل و نادانی حامل بار مذلت و تباهست

### در اینموضوع مولوی علیه الرحمه فرماید

« در حدیث آمد که یزدان مجید  
« یك كبر و راجله علم و عقل وجود  
« نیست اندر عنصرش حرص او هوا  
« یك گروه دیگر از دانش تهی  
« او نه بیند جز که اصطبل و علف  
« و ان سیم هست آدبیزاد و بشر  
« نیم خر خود مایل سغلی بود  
« تا کد امین غالب آید در نبرد  
« عقل اگر غالب شود پس شد فزون  
« شهوت اگر غالب شود پس کمتر است  
« از فرشته نیمی و نیمی زخر  
« نیم دیگر مایل علوی بود  
« زین دو گانه تا کد امین برد نبرد  
« از ملايك این بشر در آزمون  
« از بهائم این بشر زان ابتر است

عرفای بزرگ کتب مقدسه سماوی را طبع و فهم و فصل عالم انسانی دانند

مثلاً گویند ملك و جن و شیطان سه قسمند از انسان و ارض و سماء مبدء و معاد  
اذل و ابد جهنم و بهشت صراط و میزان و غیرها هر يك اشاره بمقامی و طریقست از عوالم  
انسانی زیرا که مقصود و مرام انبیاء تکمیل نفوس بشری و تنظیم امور اجتماعی بوده  
و این مرام به بیان علم هیئت و تاریخ و اخبار بحصول نه پیوندد مگر برای تمثیل و توضیح  
در بعضی مواقع ذکر فرموده اند

### خلاصه

هر چه بعالم بروز و ظهور قدم گذارد صور مندرجات عوالم انسانست اگر چه

در این عصر جدید ترقیات انسانی بمقامی رسیده که هوارا تسخیر نموده و در جو آن با کمال استراحت و اقتدار پرواز مینمایند و دربارا چنان تصرف کرده که نهنک و ار در تمام اعماق آن شناوری میکنند اما هنوز دنیا طفل است و ترقیات بشری در وهله اولست مقدم از همه برای ترقیات بشری و وصول سعادت حقیقی تربیت است

### تربیت انسان

تربیت بر دو قسم است ۱- تربیت حقیقی / ۲- تربیت نسبی

تربیت حقیقی رسانیدن شیئی بکمال حقیقی خود او است

برای توضیح معنی کمال انسانی شرحی را بطریق ایجاز مینگاریم

بدیهیست هر شیئی در ذات خود کمالی مخصوص دارد تا بان کمال نرسد ناقص است مثلا کمال سنک ذغال آنست که الماس گردد پس از وصول بکمال پربها ترین و عزیز ترین اجبار قیمتی شود اما قبل از کمال مستحق سوختن و تخریب است و همچنان کمال درخت مثمر آنست که میوه لذیذ دهد در صورتی قابل ثمر نباشد مستحق بریدن و پاره کردن و سوختن است و کمال قسمی از حیوانات آنست که بعالم انسانی خدمت کند مانند گاو و گوسفند و غیره و کمال قسم دیگر آنست که پس از تربیت اعمال انسان بجای آورند

و کمال انسانی که نقطه نظر ماونتیجه زحمات انبیاء عظام و فلاسفه و دانشمندانست

عبارتست از اتصاف بچهار خصلت:

۱- حکمت و آن عبارتست از ملکه شدن علوم عقلانی بحدی که از نسیان

و غلط محفوظ و موجب تفکر دائمی و استنباط مطالب تعیینی و کشف حقایق اشیاء گردد

حصول این خصلت بزرك مبنی است بر تحصیل علوم بطور منظم و درتب و

توجه بحقایق اشیاء وعدم اعتنا بموهومات و حشو و زوایدی که انسان را از ترقی مانعند و تفکر بطریق اعتدال زیرا که اگر در تفکر حد اعتدال مرعی نشود یا بافراط منجر گردد حالت جربزه و شک در قضایای بدیهیه بروز کند یا بتفریط کشد حالت بلاهت و کندی حاصل شود

۲- شجاعت که عبارتست از ثبات وطمئینه در حفظ جان و ناموس و مال خود و متعلقین این خصلت از اعتدال قوه غضبیه بوجود آید چه اگر قوه غضبیه در حالت اعتدال نباشد یا با فراط مایل گردد تهور حاصل شود یا بتفریط انجامد چمن بروز نماید

۳- سخاوت و آن عبارتست از بذل مال بطیب نفس و رضای خاطر در طریق مشروع مانند صدقه و ضیافت و صلۀ ارحام این فضیلت از اعتدال قوه شهویه بحصول پیوندد زیرا که اگر قوه شهویه حد اعتدال را پیش نگیرد مطیع عقل نشود یا افراط کند آنرا تبذیر گویند یا بتفریط نماید آنرا بخل خوانند

۴- عفت که عبارتست از اعتدال در اعمال قوه شهویه و غضبیه چنانکه انسان باید در اکل و شرب و لباس و مجامعت با نتیجه که عقل و شرع روا دارد اکتفا کند اگر اکتفا نکند رذائل نامحسوس حاصل شود مانند فسق و دزدی و دروغ و مکر و ظلم و غیور که نتایج بی عفتی میباشد بالاخره بعد از حصول این چهار خصلت که نتیجه تربیت انسانی و سعادت سرمدی هستند انسان کامل و عادل گردد و بجز خیر و خدمت باتمام موجودات مصدر هیچ عملی نشود

### تربیت نسبی

تربیت در اصطلاح بعضی بمعنی تادیب و تعلیم است باندازه که مقدور باشد مثلا يك نفر

در مدت چهار سال بر طبق يك ديسیپلین منظم تحصیلات ابتدائی نموده نسبت بکسی که هیچ تحصیل نکرده یا در تحت تربیت ملامکتبی روزگاری راتلف کرده تربیت شده محسوسست چون کل افراد دهمای تربیت حقیقی نیستند باید تربیت نسبی را تعمیم و ترویج داد و بر حسب احتیاجات مملکت و محیط اشخاص را تربیت نمود

اگر در ضمن يك بليون نفوس يك نفر بکمال حقیقی رسد باز موجب بقاء کمال در هیئت جامعه بشری است و مانند اینست که تمام افراد انسان زنده حقیقی باشند .

لذا نشاید تربیت را باطفال مخصوص کردانید چه هر يك از افراد بشر نسبت باستعداد فطری خود ناقص است و برای متحکم است که در رفع نقصان خود جد و جهد کند

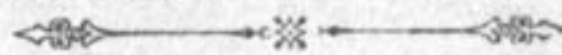
تربیت لازم نیست که بتوسط دیگران صورت بندد هر کس میتواند ناظر افکار و اعمال خود باشد و سعی کند هم بر معلومات خود بیفزاید و هم اخلاق خود را اصلاح نماید وسیله پرورش دیگران و ترقی افکار و کسب فضایل آنست که بجز اوقاتی که برای کسب معیشت و زندگی گمانی امصرف میدارد سایر اوقات را در مطالعه کتب و صحبت ارباب کمال بسر برد تمثیل : گویند اسکندر داخل شهری شد که هوای آن رشک فردوس برین بود تصور نمود که سکنه آنجا زندگانی طولانی کنند در موقعیکه بزیارت قبور رفت مشاهده نمود بر سنگ مزارها مدت عمر مدفونین مرقوم است لیکن تاریخ عمر هیچ يك بده سال نرسیده متعجبانه از حضار سؤال کرد در جواب عرض نمودند که رسم این دیار آنست که هر کس هر مدت در صحبت دانشمندان و افاضل بسر برد و



از فیوضات حکمت و تربیت ایشان بهره مند شود آن مدت را زمان حیوة و طول عمر می‌شمارند. بقیه اوقات را در جزو زندگی ندانند و پس از وفات مدت اکتساب فضائل را تاریخ حیوة قرار داده و بر سنک مزار نقش کنند

« درهمه عمر ار دمی باتو بر آرم نفس حاصل عمر آندم است باقی ایام هیچ »

احمد قطبی



نظریه دقت آقای پروفیسور عیسی خان را بدین مقاله جلب میکنیم

## عشق یا سعادت هیئت اجتماعی بشر (۱)

بلی عشق اگر خوب استعمال شود موجب سعادت و اگر بد استعمال شود موجب فلاکت هیئت اجتماعی بشر است. بنابراین ما بطور مختصر شمه از معایت، درجات و طرز گرفتاری آن را بعرض و مقاله را با اصول معالجه آن اگر سوء استعمال شود ختم مینمائیم.

اولا عشق چیست؟ و کیفیات آن منحصر بنوع بشر است؟

برای فهماندن مرام مجبوریم شمه از طبیعیات و قدری از فیزیولوژی (۲) دماغ (مغز) سخن رانیم: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

علم مکونات بلا استثناء دارای قوه اند که آن قوه را بزبان علمی انرژی (۳) [قوت] مینامند، آن انرژی گاهی بطور حقا انرژی لاتانت [۴] برخی بطور ظاهر انرژی آکتیف (۵) نمایان میشوند و تمام موجودات انرژی مزبور را دارا اند.

انرژی ممکن است قلب به حرارت، ضیا، قوت و الکتریک بشوند یعنی

(۱) مقصودها عشق به جنس است نه بمادیات

(۲) علم شناختن وظیفه هر عضوی از اعضاء است

(۳) Energie (۴) Energie latente (۵) Energie actif